

نگاهی تاریخی به مبارزاتِ دمکراسی خواهانهِ جنبش های ملی و ملیتی در ایران

فرامرز دادور

واژه های ملت و ملیت در پرتو اعتقادِ به دمکراسی به مفهوم حاکمیت مردم، بهتر قابلِ ارزیابی هستند. احتمالِ آن بسیار است که در صورتِ وجودِ دمکراسیِ واقعی و مشارکتِ فعالِ مردم در امورِ جامعه، این نوع مقولات کمتر از بارِ سیاسیِ بحث انگیز برخوردار باشند.

تاریخا، مقولهِ ملی گرائی به موازاتِ شکل گیریِ نظام های سرمایه داری در اشکالِ متنوع سیاسی و از جمله سلطنتی و جمهوری و نیازِ آنها به سازماندهیِ متمرکزِ سیاسی/اجتماعیِ جامعه، نه بر اساسِ ایده های سنتی و محلیِ قومی/مذهبی و در عوض بر پایهِ اندیشه های متأثر از عقلانیتِ سکولار و مدرن، تبلور یافت. ادارهِ سازمان یافتهِ جوامعِ مدرن نیازمندِ به وجودِ قوانینِ یکپارچه ای بود که بر اساسِ میانگینی از مجموعه گرایشهای فکریِ سنتی، مذهبی و طبقاتیِ مشترک در پهنهِ معینی از مناطقِ جغرافیائی، در تاریخِ معینی شکل گرفته باشد. در واقع در اروپایِ صنعتی از اواخرِ قرن ۱۸ بعد و بویژه پس از گسترشِ انقلابِ صنعتی و پیروزیِ انقلابِ کبیرِ فرانسه است که ملی گرائی به مثابهِ یک نیروی همگرا و متصل کنندهِ طبقات و اقشار جامعه در چارچوبِ مرزهای یک کشور بکار گرفته شد. با ظهورِ جوامعِ مدرن، حقوقِ دمکراتیکِ شهروندی و زمینهِ مشارکتِ فعالِ مردم در امورِ جامعه؛ امکانِ ایجادِ نظامِ ملت-دولت که (حداقل در تئوری) بیانگرِ وجودِ ساختارِ حکومتیِ مبتنی بر ادارهِ دمکراتیکِ جامعه در پرتوِ رضایت و همکاریِ توده های مردم باشد، ایجاد گشت. اندیشمندانِ مترقی در این دوران و از جمله تامس پین، ژان ژاک روسو و امانوئل کانت، شکل گیریِ سیستم های دمکراتیکِ ملت-دولت را حاملِ آزادی، دمکراسی، عدالت اجتماعی و جمهوریت و حاکمیت پنداشته و تعیینِ سرنوشتِ اجتماعی را نه از آنِ شاهان و سلاطین، بلکه متعلق به مردم دانسته، نهادینه گشتنِ ارزش هایِ جهانشمولِ حقوقِ بشری را لازمهِ پدیدار گشتنِ جوامع

مدرن میدانستند (Dictionary: ۳۲۶-۳۲۵)

در واقع اندیشه های بنیادی ملی گرائی عمدتاً با مبارزات جنبش های دمکراتیک برای ایجاد همبستگی بین مردمان در یک منطقه جغرافیایی معین، بر پایه آزادی و برابر حقوقی خوانائی داشت. درک اولیه از ملت-دولت به مثابه یک ایده سیاسی-جغرافیایی مبتنی بر وجود قانون سراسری و حقوق شهروندی مساوی برای همگان تلقی میگردید و همانطور که در بیانیه ای به مناسبت فستیوال فدراسیون در دیجون به تاریخ ۱۸ ماه می ۱۷۹۰ اعلام گشت: "وطن.. به معنی خاکی که بر روی آن زندگی میشود و دیوارهایی که شاهد تولد مردم بوده، نیست بلکه وطن حقیقی آن اجتماع سیاسی است که همه شهروندان، یکسان مورد حمایت قانون مشابه بوده، از حقوق طبیعی انسانی برخوردار بوده، در امور مشترک جامعه شرکت داشته باشند (Dictionary:۳۲۶). انقلابات دمکراتیک ۱۷۸۶ در امریکا و ۱۷۸۹ در فرانسه از یک چنین ایده های ملی گرا و لیبرالی جهانشمول برخوردار بودند.

اما از اواسط قرن ۱۹، درک مترقی و دمکراتیک از ملی گرائی و مقوله ملت-دولت، تحت تاثیر توسعه ناهمگون سرمایه داری در مناطق مختلف و سیاستهای حمایتی و رقابتی ناشی از آن، بتدریج به ابزاری ایدئولوژیک/سیاسی در خدمت قدرتهای حاکم در جوامع قرار گرفت. ملی گرائی (یا ناسیونالیسم) بویژه در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی با رجوع به خصیصه های ماقبل از دوران روشنگری و با تاکید بر فرهنگ سنتی/زبان بومی و در نفی ایده های مترقی آزادخواهانه و برابری طلب برخاسته از عصر انقلابات دمکراتیک، بیشتر از طرف جریانات محافظه کار و ارتجاعی، در جهت خدمت به مقاصد سیاسی سلطه گرانه اقشار فوقانی فئودال و سرمایه دار قرار گرفت. نظام های سیاسی در این کشورها مانند آلمان و روسیه (تا قبل از پیروزی انقلاب اکتبر) دولت مرکزی را حامل تمدن سیاسی برخاسته از مشخصات فرهنگی/سنتی و متعلق به نخبگان جامعه و صاحب اهرم های اصلی اقتصادی معرفی میکردند. وجود رقابت اقتصادی در بین حاکمان ثروت و قدرت در جوامع اروپائی در ایده های ملی گرایانه نیز تاثیر گذاشت و اندیشه های اخلاقی لیبرالی معطوف به همزیستی صلحجویانه و نگرش هایی خرد گرای برابر حقوقی بتدریج به نفع ملی گرائی اقتصادی و سیاستهای حمایتگرانه از صنایع و سرمایه داران داخلی پزمرده گشت. در بعضی جوامع، بویژه در آلمان و ایتالیا، ایده های ملی گرایانه با ایده های راستگرایانه سیاسی آغشته شده، در نتیجه باعث تقویت گرایش های خودکامه و نژاد پرستانه حکومتی گردید.

البته در جوامع دیر توسعه‌یافته، ایده‌های ملی‌گرایانه مسیر متفاوتی پیموده و عمدتاً در خدمت به منافع توده‌های مردم بوده است. از اوایل قرن ۲۰، خصلت‌های متمدنی و رهائی‌بخش ناسیونالیستی (ملی‌گرائی) در پیروزی انقلابات ملی-دمکراتیک در ایران (۱۹۰۶)، هندوستان و مصر (۱۹۰۷-۱۹۰۵)، ترکیه (۱۹۰۸)، مکزیک (۱۹۱۰)، و چین (۱۹۱۱) نقش بزرگی بازی نمود. شخصیت ملی-دمکرات و یکی از رهبران انقلاب دمکراتیک ۱۹۱۲ در چین، سون یات‌سن با الهام‌گیری از اندیشه‌های ملی-دمکرات و سوسیالیستی، "همبستگی ملی" را برای نیل به منافع مشترک عموم، حیاتی میدانست (Dictionary: ۳۳۳). در انقلاب مشروطیت ایران علاوه بر ایده‌های رفرمیستی مذهبی، اندیشه‌های اجتماعی لیبرالیسم، سکولاریسم، سوسیالیسم و ناسیونالیسم (ملی‌گرائی) حضور داشتند. برای مثال حزب دمکرات که برآمده از اتحاد بین لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها (اجتماعیون-عامیون) بود در پلاتفرم متمدنی خود برای سازماندهی جامعه، سه اصل "سانترالیزم، پارلمانتریسم و دمکراسی" را مورد تأکید قرار میداد. در نشریه ایران نو ارگان حزب دمکرات، اندیشه‌های اجتماعی نوین مانند لیبرالیسم، سوسیالیسم و ناسیونالیسم به بحث عمومی گذاشته شده و موضوعاتی مانند "رفرم یا انقلاب"، حقوق دمکراتیک کارگری، اصلاحات ارضی، برابر حقوقی زن و مرد و همچنین تحکیم گرایشات ملی-دمکرات در دو بُعد ضرورت انسجام در بین جنبش‌های مردمی علیه استبداد در داخل ایران و ایجاد اتحادی منطقه‌ای در میان جنبش‌های آزادیخواه در جوامع خاورمیانه، آسیا و آفریقا برای مقابله با تعرضات قدرت‌های اروپائی تبلیغ میگردد. (آفاری: ۲۶۹-۲۸۳)

حزب دمکرات به مثابه یکی از سازمان‌های موثر در اعتلای جنبش مشروطیت و دارای نماینده در پارلمان در سالهای اول انقلاب، در برنامه سازمانی خود (سال ۱۹۱۰)، مطالبات آزادیخواهانه و ملی-دمکرات مانند استقرار حقوق مدنی، جدائی دین از دولت، انجام رفرم‌های اجتماعی و ملی کردن منابع عمومی کشور و همچنین خواست‌های عدالتجویانه مثل اصلاحات ارضی و حقوق کارگری (از جمله منع کار اجباری) را برجسته میکرد. اندیشمندان (از نوع میرزا جهانگیر خان شیرازی و محمد علی دهخدا بنیانگذار و نویسنده نشریه متمدنی فرهنگی/هنری صور اسرافیل) و رهبران سیاسی انقلاب بر آن بودند که به جای قدرت مطلقه سلطنتی، حکومتی مبتنی بر قانون، دمکراسی و پایبندی به مصوبات پارلمان استقرار نموده، سیستم‌های مدرن قضائی و آموزشی به جای موازین و

نهاد های کهن و تحت سلطه روحانیت محافظه کار استوار نمایند. بنظر آنها برقراری عدالت اجتماعی و همچنین سازندگی شالوده های اقتصادی/اجتماعی قدرتمند برای مقابله با هجوم سیاسی، نظامی و اقتصادی از سوی قدرتهای بزرگ خارجی در امور کشور مهم بود.

در واقع از جنگ جهانی اول بعد و تحت تاثیر دستاورد های رادیکال-دمکرات ناشی از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، در کشور های پیرامونی نیز جنبش هایی آزادبخش، اغلب با ادغام ایده های ملی-دمکراتیک با آرمان های سوسیالیستی و پیوند زدن خواست های استقلال طلبانه و آزادیخواهانه با مطالبات عدالتجویانه و برابری طلب به مبارزات حق طلبانه جهت دستیابی به حق تعیین سرنوشت ملی خود دامن زدند. هدف اصلی برای اغلب این جنبش ها، مبارزه علیه قدرتهای استعماری/امپریالیستی و رژیم های خود کامه و غیر مردمی بومی، در راستای نیل به استقلال، آزادی، دمکراسی و عدالت اقتصادی/اجتماعی بود. در ایران نیز که برای اقوام ساکن آن، زندگی دستخوش تحولات اجتماعی حاکی از ظهور سرمایه داری شده بود، برای مقابله با تجاوزات خارجی و استبداد درونی، گرایش همگرایانه و دمکراتیک تقویت میشد. در دو دهه اول قرن بیستم، ارتجاع داخلی با کمک قدرتهای بزرگ، بویژه روسیه و انگلستان موفق شد که از پیشرفت آرمان های دمکراتیک انقلاب مشروطیت جلوگیری کند، جنبش های ملی-دمکراتیک در ایالات محلی و از جمله در گیلان، آذربایجان و خراسان که بخشا در واکنش منفی به امضای قرار داد اسارت بار ۱۲۹۸ (۱۹۱۹ میلادی) ایران-انگلیس به پا خاسته بودند، با هدف تجدید حیات ایده های استقلال طلبانه و دمکراسی خواهانه انقلاب مشروطیت و بویژه نهادینه نمودن اصل مشارکت توده های مردم در امور جامعه از طریق نهاد های محلی (مجالس و انجمن های شهر و شهرستان که در قانون اساسی عنوان شده بودند)، به مبارزات آزادیخواهانه روی آوردند، اما نهایتا با شکست روبرو گشتند.

در سال ۱۹۲۱، در فضای آکنده از هرج و مرج سیاسی و نبود یک گزینه سیاسی مردمی، رضا خان با حمایت ضمنی انگلستان و با توسل به کودتای نظامی، امور سیاسی را در دست گرفت و در سال ۱۹۲۵ با جابجائی خودکامه سلطنت پهلوی بجای سلسله قاجار، نظامی متمرکز و استبدادی برقرار نمود. رژیم رضا پهلوی به دلایل زیاد و از جمله تداوم سلطه متمرکز خود در سطح ایران، در حین ترویج شوینیسم فارس و برای مقابله، نه تنها با مطالبات آزادیخواهانه

بلکه همچنین سرکوب فرهنگ بومی در مناطقی که مردم به زبان های بومی آذری، کردی و عربی صحبت میکردند، سیاست خود کامه پیشه کرد. اختناق سیاسی سلطنتی و جلوگیری از شکوفائی دمکراتیک سنن و عادات اجتماعی/فرهنگی محلی در حالی در جریان بود که در آنسوی مرزها، بویژه در جمهوری های شوروی، ملیتهای گوناگون با حفظ رسمی فرهنگ بومی، به زبانهای محلی و از جمله آذری و کردی تکلم نموده امورات اداری عمدتاً دمکراتیک و به زبانهای محلی انجام میشد (امیر حسن پور: ۸۶ و ۸۷).

پس از پایان جنگ جهانی دوم و وجود هرج و مرج سیاسی که بخشا ناشی از سامان نیافتگی استبداد سلطنتی، اینبار بوسیله محمد رضا پهلوی بود و با توجه به حضور ارتش شوروی در مناطق شمالی ایران که همچون مانعی در مقابل نیروهای مرکزی عمل میکرد، در آذربایجان و کردستان، جنبش های ملی-دمکرات، تحت هدایت فرقه دمکرات آذربایجان، رهبر آن سید جعفر جواد زاده (پیشه وری) و حزب دمکرات کردستان به ریاست قاضی محمد، عمدتاً با هدف احیای دمکراسی و بویژه استقرار حقوق دمکراتیک مردم برای مشارکت در امور منطقه ای و محلی خود، طی کارزارهای متعدد موفق شدند که برای مدتی کوتاهی (آذر ماه ۱۳۲۴ تا آذر ماه ۱۳۲۵ در آذربایجان و از دی ماه ۱۳۲۴ تا آذر ماه ۱۳۲۵ در کردستان) حکومتهای ملی-دمکرات جمهوری خودمختار آذربایجان و جمهوری کردستان ایران را ایجاد کنند. فرقه دمکرات در برنامه سیاسی خود عمدتاً خواستار خودمختاری فرهنگی و سیاسی برای مردم آذربایجان و ایجاد رفم های دمکراتیک و از جمله اصلاحات ارضی، برابری بین زن و مرد (ب.م. حق رای) و حقوق دمکراتیک کارگران (ب.م. قانون کار و ۸ ساعت کار روزانه) در چهارچوب حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و استقلال ایران بود که بخشی از آن عملی گردید. در جمهوری کردستان نیز طبق برنامه حزب دمکرات کردستان، به لحاظ فرهنگی و سیاسی، دمکراسی گسترده مستقر گردید. در طول حیات هر دو جمهوری (حدود یکسال)، طبق مفاد قانون اساسی برآمده از انقلاب مشروطیت (اصول ۲۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲ و ۹۳ از متمم قانون اساسی)، اداره امور سیاسی-اجتماعی ایالتی از طریق مجالس و انجمن های محلی سازمان داده شد و سطحی از دمکراسی مشارکتی و اجتماعی استقرار یافت. پس از شکست جنبش های ملی-دمکرات آذربایجان و کردستان که در میان علل اصلی آنها میتوان به آغاز جنگ سرد و تهدید شوروی از جانب امریکای مسلح به سلاح اتمی و حمایت قدرتهای غربی از رژیم سلطنت اشاره نمود، تا زمان کودتای ۲۸

مرداد، ۱۳۳۲، یک کارزار ملی-دمکراتیک دیگر تحت لوای جنبشی ملی شدنی نفت، مهر خود را بر کارنامه تاریخ مبارزات آزادیخواهان ایران زد.

در نیمه دوم ۱۳۲۰، در شرایطی که سطحی از فضای آزادی سیاسی وجود داشت و محمد رضا پهلوی هنوز قادر به تمرکز تمامی قدرت حکومتی و تحمیل استبداد سلطنتی در جامعه نشده بود، افراد و جریان‌های موقتی، ملی-دمکرات و چپ توانستند که در سطح معینی به کارزارهای آزادیخواهان و عدالتجویانه دامن بزنند. زمانیکه در دوره انتخابات مجلس پانزدهم در سال ۱۳۲۶، کاندیدهای حزب توده ایران و شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان بازداشت و تبعید گشته و از کاندیداتوری افراد و شخصیت‌های ملی-دمکرات جلوگیری میشد، جنبش دمکراتیک مردم و بخشی از فعالان و شخصیت‌های موقتی مرتبط با آن و از جمله دکتر محمد مصدق که خواهان حفظ برقراری اصول دمکراتیک مشروطیت بوده و در سیاست خارجی مدافع سیاست موازنه منفی (غیر متعهد) بود، به اعتراضات وسیع دست زدند (پارسا بناب: ۴۰۱). در پاییز سال ۱۳۲۶ مجلس پانزدهم تحت کنترل جناح‌های دربار و طرفداران انگلیس و امریکا قرار گرفت که در عین حال با هم برای حفظ پایگاه استراتژیک این دو کشور در ایران بودند، رقابت داشتند. در این سال‌ها، نخست‌وزیرانی از قماش احمد قوام (قوام السلطنه)، عبدالحسین هژیر و ابراهیم حکیمی که مورد حمایت امریکا و یا انگلیس بودند، کابینه تشکیل دادند. اما این دولت‌ها بجای تلاش برای بهبودی وضعیت اقتصادی-اجتماعی توده‌های مردم، عمدتاً در خدمت به منافع قدرتهای امپریالیستی و بویژه امریکا قرار داشتند و بتدریج جای پای مستشاران نظامی امریکا و کمپانیهای امریکا نیز در ایران پیدا شد. اما در این سالها قبل از اینکه دربار به تثبیت کامل قدرت دست یابد، جنبش آزادیخواه مردم به رهبری ملی‌گرایان، حزب توده ایران و دیگر سوسیالیست‌ها، تحت هدایت شخصیت موقتی و آزاده، دکتر محمد مصدق، بویژه حول محور کارزار برای ملی شدن صنعت نفت، توانست که برای چند سال، بخصوص در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، شرایط را برای جلوگیری از دخالت دول امپریالیستی و در عوض مشارکت دمکراتیک مردم در تعیین سرنوشت اجتماعی خود بهتر نماید. اما متأسفانه، انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (اوت ۱۹۵۳) از طرف دربار و به کمک دول امریکا و انگلیس و در نتیجه سرنوشتی دولتی ملی مصدق، دورانی که حامل آزادیهای دمکراتیک نسبی بود به پایان رسید.

با فرا رسیدن انقلاب مردمی سال ۱۳۵۷، زمینه های اولیه برای ایجاد آزادیهای مدنی و از جمله استقرار حقوق دمکراتیک برای تعیین سرنوشت توده ها و از جمله اقلیتهای ملی ظهور نمود و در یکسال اول در سراسر ایران و از جمله کردستان مبارزه برای برخورداری از آزادیهای دمکراتیک و حق مشارکت در سرنوشت محلی و کشوری ادامه یافت. در این سال ها شعار مرکزی در جنبش رهائی بخش ملیتها، خود مختاری برای خلق ها در ایران دمکراتیک و سکولار بود. در کردستان سازمانهایی مانند حزب دمکرات کردستان و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله) عمدتاً با طرح شعاهائی مانند دمکراسی برای ایران تحت یک جمهوری فدرال و "خود مختاری برای کردستان"، به مبارزات خود علیه رژیم ستمگر جمهوری اسلامی ادامه دادند. خلق کرد به درستی به رفرندام روز دوازدهم فروردین و انتخاب نوع حکومت به جمهوری اسلامی نه گفتند و به مبارزه برای تحقق سکولاریسم و دمکراسی برای ایران و خود مختاری برای کردستان ادامه دادند و در آن راه بسیاری از فرزندان خلق کرد و از جمله تعدادی از رهبران آن دکتر قاسملو و دکتر شرفکندی کشته شده اند. واقعیت این است که مبارزات خاق های ایران و از جمله ملت فارس، کرد، آذری، بلوچ و ترکمن برای ایجاد یک ساختار دمکراتیک سکولار و فدرال همواره ادامه داشته و میتواند نقش مهمی برای پیروزی جنبش مستقل آزادیخواه و عدالتخواه ایران جهت برچیدن نظام جمهوری اسلامی بازی کند.

در قرن بیستم جنبش های آزادیخواهانه و عدالتجویانه مردم در اشکال گوناگون و با ویژگیهای سیاسی گوناگون مبارزه نموده اند. مسئله حفظ استقلال سیاسی ایران از دخالت قدرتهای خارجی و اصل برقراری دمکراسی اجتماعی در ابعاد سیاسی و اقتصادی آن همواره ارزشهای اساسی این جنبش ها را تشکیل داده اند. تاریخ مبارزات نشان داده است که پیشرفت واقعی در راستای دستیابی به دمکراسی واقعی در گرو تحولات دمکراتیک و مساوات گرانه در هر دو عرصه سیاسی و اقتصادی میباشد. به این مفهوم که عدالت اقتصادی و برابری حقوق اجتماعی تنها در پرتو وجود مشارکت جمعی و دمکراتیک مردم در تعیین سرنوشت اجتماعی خود تامین میگردد. اگر از اوان انقلاب مشروطیت، تحولات دمکراتیک، میتواندست پروسه مترقی خود را بپیماید و مردم ایران قادر میشدند که بدون دخالت ضد ملی قدرتهای خارجی و سلطه استبدادی هردو حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی، با استفاده از ارزش ها و اشکال دمکراتیک از قبل قید شده در قانون اساسی (ب.م. نقش اداری انجمن های محلی) در

امور عمومی مشارکت داشته باشند و بتدریج با توجه به تجربیات مترقی در ایران و جهان، با بکار بری موازین و اشکال جدید تر دمکراتیک به ارتقاء در سطح خود گردانی در عرصه سیاسی و خود مدیریتی در بخش اقتصادی نایل گردند، آنگاه امر دمکراسی اجتماعی و عدالت اقتصادی نیز عمیقتر میگردد. اما تاریخ سیاسی ایران به گونه ای دیگر قلم خورد و از اوان انقلاب مشروطیت تا بحال بغیر از چند دوره کوتاه، همواره اختناق سیاسی و ناعدالتی های اجتماعی برقرار بوده است.

با اینحال، طبیعی است که نیازهای معیشتی و کندوکاوهای نظری، امکان برای استفاده از راه کار های سیاسی-عملی گوناگون، هرچند نه لزوما ایده آل را، در مقابل جنبش های مردمی قرار میدهد. اگر در سطح کل جامعه ایران، بدیل های دمکراسی خواهانه و عدالتجویانه، مسئله لزوم انقلاب سیاسی و اجتماعی را به میان میکشد، اما در عرصه های محلی، گزینه های سیاسی بخود بیشتر رنگ محلی گرفته، خواست حق تعیین سرنوشت و خودمختاری در اشکال دمکراتیک ساختاری و از جمله به مثابه یک ساختار سیاسی فدراتیو از جمهوری های محلی، برجسته میگردد. در واقع همان طور که در دهه دوم میلادی، در واکنش به هجوم قدرت های خارجی و ارتجاع داخلی، وزنه اصلی فعالیتهای آزادیخواهانه و ملی گرا در ایران، عمدتاً بدوش مبارزان در ایالات آذربایجان، گیلان و خراسان افتاد و آنجا بود که تحت تاثیر فعل و انفعالات جهانی (بویژه پیروزی انقلاب اکتبر)، این جنبشها در کارزار خود برای ایجاد جمهوری های خود مختار محلی در چارچوب کشور ایران، در صدد تعمیق دمکراسی و نهادینه کردن موازین انسانی فراتر از آرمان های اولیه انقلاب مشروطیت بودند، در شرایط کنونی نیز طبیعی است که با توجه به تداوم سیاست سرکوب از سوی جمهوری اسلامی که بمراتب خشن تر از گذشته است، ایده های رهائی خواهانه در عین اینکه حاوی همبستگی با تمامی مردم (ملتهای ایران است، اما عمدتاً برای مقابله با دو مانع اصلی، تجاوز قدرتهایی خارجی و تعرض رژیم به حقوق دمکراتیک مردم، ظهور میکنند. البته با توجه به وضعیت بسیار اسفناک مردم در منطقه خاورمیانه که عمدتاً ناشی از دخالت سیاسی و تجاوزات نظامی قدرتهای امپریالیستی به سرکردگی امریکا میباشد، منطقی است که جنبش های ملیتی مبارزه برای مطالبات حق طلبانه و دمکراتیک خود را مستقل از نفوذ نیروهای خارجی و در راستای حفظ یکپارچگی ایران به پیش ببرند.

اما نبودِ دمکراسی یکی از دلایل عمده برای تقویتِ انگیزه های ملی گرایانه محلی و رشدِ جنبش های ملیتی میباشد. اگر این درست باشد که جنبش های اجتماعی عمدتاً در واکنش به موانع اجتماعی و بخصوص سرکوبهای سیاسی/دولتی ظهور میکنند، در آن صورت قابلِ درک است که در واقع جنبش های ملیتی نیز عمدتاً در واکنش به سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی فعال گردیده اند. در غیر آن صورت، وجودِ یک ساختارِ سیاسیِ دمکراتیک و مناسب برای مشارکتِ مردم در امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باعث میگردد که از غلظتِ سیاسیِ ملیت گرائی در این جنبشهای آزادیخواه کاسته شده و به زمینه های دیگرِ مبارزاتی بویژه در حیطه تعمیقِ آزادیهایِ دمکراتیک و عدالتِ اقتصادی/اجتماعی افزوده گردد. واقعیت این است که امروزه در پهنه جهانی، جنبشهای اجتماعی بویژه جریانتِ حاملِ گرایشِ سوسیالیستی، در مسیرِ تجربیاتِ سیاسی خود بر آن هستند که مبارزه برایِ دمکراسیِ واقعی را حولِ محورِ خودگردانیِ سیاسی و خودمدیریتیِ اقتصادی به پیش ببرند. طبیعی است که این اهدافِ آزادیخواهانه به الگوئی در میانِ جنبش های ملیتی ایران نیز تبدیل گشته است.

در واقع، در مقابلِ سوسیالیستها و سایرِ دمکرات های آزادیخواه و عدالتجو، مسئله عمده پیش رو این است که با توجه به سرکوبِ حکومتی و نبودِ حقوقِ مدنی و شهروندی آیا چه راه کارهای دیگری جهتِ پیشبردِ مبارزاتِ جهتِ دست یابی به اهدافِ خود مدیریتی، خود گردانی و عدالتِ اقتصادی مقدور است. بدیهی است که در صورتِ پیروزیِ انقلابِ اجتماعی و استقرارِ حاکمیتِ توده ها، ساختارِ غیر متمرکزِ سیاسی و وجودِ خود حکومتی هایِ اداری در محیط های جغرافیائی کوچکتر، مانند شهر، شهرک، محله و روستا، امکاناتِ بیشتری برای مشارکتِ مردم در امور زندگی اجتماعی بوجود می آورد. در یک اجتماعِ کوچکتر، بر اساسِ وجودِ اطلاعاتِ وسیعتر از شرایطِ اقتصادی و اجتماعی، در صورتِ وجودِ نظرِ موافق در میانِ اکثریتِ ساکنان، بهتر میتوان به حلِ مشکلاتِ انسان ساخته و ستمگری هایِ اجتماعی پرداخت. در یک واحدِ کوچک به لحاظِ وسعتِ محدودِ جغرافیائی، بهتر میتوان به چشم اندازی از زندگی انسانی حول محورِ نهاد های دمکراتیکِ ساختاری و موازینِ عدالتجویانه و مورد توافقِ اکثریت قاطع ساکنانِ آن که در همبستگی اقتصادی/اجتماعی با یکدیگر زندگی میکنند، دست یافت. البته با توجه به نیاز های جوامع مدرن (ب.م. تکنولوژی، سیستم های قضائی، آموزشی و بهداشتی) در این مقطع تاریخی، این نوع اجتماعات به تبعیت از موازین و نهادهای

سراسری در سطح منطقه و جامعه گسترده تر در مرز های یک کشور نیازمند هستند. در همان حال ساکنان مقیم در این نواحی قادر میگردند که با استفاده از فضای آزاد و دمکراتیک، در پرتو وجود حقوق مدنی نهادینه شده در سراسر کشور، در حیطه مسائل عمومی مربوط به کل جامعه، منطقه و محل زندگی خود مشارکت فعال داشته باشند. این مبحث را میتوان در یک نوشته دیگر بیشتر دامن زد.

روشن است که نیل به دمکراسی سیاسی و ایجاد مناسبات غیر متمرکز و دمکراتیک در ایران هنوز مستلزم دگرگونی های رادیکال سیاسی است و با توجه به نبود دمکراسی و تداوم سیاست سرکوب رژیم ایران در قبال جنبشهای مردمی، واکنش طبیعی از سوی فعالان در عرصه مبارزات کارگری، زنان، جوانان، دانشجویان و اقلیتهای ملیتی، نیز این بوده است که در کنار تلاش برای کسب مطالبات دمکراتیک، اهداف رادیکال تر آزادیخواهانه و عدالتجویانه را نیز بدرستی به میان بکشند. اگر در جنبش مترقی کارگری در عین طرح شعار های دمکراتیک مانند حق تشکل مستقل، بیمه بازنشستگی و افزایش در حداقل دستمزد، درست است که با توجه به برخورداری از پایگاه نیرومند کارگری به کارزار طبقاتی ضد سرمایه داری و هدفمند به سوی سوسیالیسم دامن بزنند و اگر در میان مدافعان حقوق زنان نیز با ارزیابی از وجود خواسته های رادیکال اجتماعی در میان بخش بزرگی از آنان، علاوه بر خواست های برابری طلب و ضد تبعیض، اهداف فمینیستی آغشته به آرمان های سوسیالیستی مطرح میگردند، همانطور هم میتوان انتظار داشت که در میان بخشی از جنبش دمکراسی خواهانه ایران، بویژه در مناطق محلی که دارای فرهنگ و زبان متفاوت (ب.م. آذربایجان و کردستان) از زبان فارسی هستند، شعارها و مطالبات سیاسی آنها دارای خصیصه های فرهنگی/سیاسی بومی بوده با توجه به مرتبط بودن مسئله جغرافیا با مقوله دمکراسی، برداشت رادیکال تر و غیر متمرکز تری از ایده خود حکومتی و دمکراسی مشارکتی داشته، مطالبات حق طلبانه خود را حول محور حق تعیین سرنوشت برای اداره یک منطقه خاص جغرافیائی، در چارچوب کشور ایران، مطرح کنند.

در واقع سایر جنبش ها نیز شعارها، تاکتیک ها و استراتژی خود را با توجه به شرایط مشخص تاریخی و سیاسی تنظیم میکنند. برای مثال، در جنبش کارگری، نظرگاه رادیکال خواهان انقلاب اجتماعی و استقرار حکومت پرولتری برای یک دوران معین تا ایجاد جامعه

ای مبتنی بر دمکراسی واقعی مشارکتی و عاری از مجموعه ستمهای اقتصادی/اجتماعی است. بر فراز دیدگاه سوسیالیستی، در جامعه مورد نظر انسانی و غیر طبقاتی، ضرورتی برای نهاد حکومت با خصوصیات دوران گذار (دارای قدرت قهرآمیز) وجود ندارد. بر اساس همین منطق نیز، بخاطر سلطه اختناق سیاسی/مذهبی، عدم شکل گیری یک اپوزیسیون قدرتمند و متشکل از مجموعه فعالان و سازمان های دمکراتیک و ضد امپریالیست و از جمله سوسیالیست ها و در واقع نبود یک چشم انداز سیاسی روشن و قابل دسترسی در آینده نزدیک، باعث شده است که بخش هایی از جنبش آزادیخواه و دمکراتیک در ایران با گره زدن خواست دمکراسی در سراسر ایران با پدیده خود-گردانی و خود-حکومتی متاثر از ویژه گی های بومی (ب.م. جنبش های دمکراتیک ملیتی کردستان و آذر بایجان)، به صفوف اپوزیسیون مردمی بپیوندند. اینکه در صورت آغاز خیزش جنبش عظیم دمکراتیک مردم ایران برای برچیدن بساط جمهوری اسلامی، چه تغییرات و تجدید نظر ها در یکایک این مجموعه جنبشها انجام خواهد گرفت به تحولات آتی در وضعیت سیاسی ایران و منطقه و ارزیابی واقع گرایانه از آنها بستگی پیدا میکند.

در پایان، به این این جمع بندی بسنده میگردد، همانطور که تاریخا، جنبش های مردمی در پرتو ارزیابی از وضعیت مشخص جامعه به شعار ها و فلسفه های سیاسی مشخصی (ب.م. لیبرالیسم، سوسیالیسم، ملی گرائی) برای پیشبرد مبارزات دمکراسی خواهانه و عدالت طلبانه روی آورده اند، ویژه گیهای اجتماعی/ فرهنگی در مناطق گوناگون جامعه نیز میتوانند همچون آبخوری سیاسی برای دست یابی به برخی از مطالبات در پیش رو و از جمله استقرار دمکراسی و خود حکومتی در منطقه محلی، در نظر گرفته شوند.

۳ فوریه ۲۰۱۶

۱- یونس پارسا بناب، تاریخ صد ساله احزاب و سازمان های سیاسی ایران، انتشارات راوندی، ۲۰۰۶ میلادی، واشینگتن

۲- Janet Afary, "The Iranian Constitutional Revolution, ۱۹۰۶-۱۱, Columbia University Press, ۱۹۹۶.

۳- Amir Hassanpour, "The Nationalist Movements in Azarbaijan and Kurdistan, ۱۹۴۱-۴۶, in A Century of Revolution, Social Movements in Iran, Editor John Foran, University of Minnesota Press, ۱۹۹۴.

مسئله پناهجویی و موقعیت زنان

گفتگوی فرزین ایران فر از رادیو همبستگی با مهرداد درویش پور

[این گفتگو را گوش کنید](#)

نام سرگشاده به فرانسوا اولاند در آستانه سفر روحانی

پیام رسانه‌ای مشترک ۴ نهاد حقوق بشری

روحانی در فرانسه: روابط تجاری با ایران را به هزینه حقوق بشر
برقرار نکنید

فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر (FIDH)
و سازمان‌های عضو آن در فرانسه و ایران:
جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران (LDDHI)
کانون مدافعان حقوق بشر (DHRC)
«جامعه‌ی حقوق بشر» فرانسه (LDH)

پاریس، ۲۵ ژانویه ۲۰۱۶ (۵ بهمن ۱۳۹۴) - در دیدار هفته‌ی جاری
اولاند و روحانی در پاریس حقوق بشر باید در کانون گفتگوها قرار
بگیرد. در نامه‌ی سرگشاده‌ای به رئیس‌جمهور فرانسه که امروز منتشر
شد، سازمان‌های ما با تاکید از فرانسوا اولاند خواستند حقوق بشر را
به نفع روابط اقتصادی نزدیک‌تر بین فرانسه و ایران نادیده نگیرد.

موارد نقض حقوق بشر از زمان آغاز دوره‌ی رئیس‌جمهور کنونی ایران به میزان قابل توجهی افزایش یافته است و نباید آنها را به نام روابط تجاری نادیده گرفت. این دیدار فرصتی عالی برای فشار به ایران برای رعایت حقوق بشر است.

سازمان‌های ما همچنین به شرکت‌های فرانسوی و خارجی دیگر که قصد شرکت در فعالیت‌های اقتصادی در ایران دارند، مسوولیت‌شان برای هشیاری بیشتر در احترام به حقوق بشر و پرهیز از مشارکت در ارتکاب نقض حقوق بشر را یادآوری می‌کنند.

سازمان‌های ما در نامه‌ای به فرانسوا اولاند در چندین زمینه نقض آزاردهنده‌ی حقوق بشر در ایران را مطرح کردند: از جمله آزادی بیان، آزادی اطلاعات، آزادی اعتقاد به دین، حقوق زنان، حق زندگی و حق انتخابات آزاد و منصفانه.

سازمان‌های ما یادآوری می‌کنند که در ایران:

- در حدود ۱۰۰۰ تن در سال ۲۰۱۵ اعدام شده‌اند که بیشترین تعداد پس از سال ۱۹۸۹ است؛
- قوه‌ی قضاییه هنوز به صدور حکم‌های غیرانسانی ادامه می‌دهد: قطع عضو، درآوردن چشم، آزمایش اجباری بکارت، شلاق و غیره؛
- در حدود ۱۰۰۰ تن فقط به دلایل سیاسی یا به‌خاطر فعالیت در دفاع از حقوق بشر حکم‌های طولانی زندان را سپری می‌کنند؛
- دستکم ۳۸ روزنامه‌نگار و وبلاگ‌نگار در نیمه‌ی ماه ژانویه ۲۰۱۶ در زندان به سر می‌برند؛
- اساسی‌ترین حقوق زنان زیر پا گذاشته می‌شود؛
- اقلیت‌های قومی و دینی مورد آزار قرار می‌گیرند و بسیاری از آنها (از جمله پیروان آیین بهایی، مسیحیان، دراویش و مسلمانان اهل سنت) فقط به‌خاطر عمل به اعتقاد خود به زندان می‌افتند.

سه مدافع حقوق بشر از اعضای سازمان‌های عضو فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر در حال حاضر در ایران زندانی هستند: نرگس محمدی، عبدالفتاح سلطانی و محمد سیفزاده. سازمان‌های ما از آقای اولاند می‌خواهند از همتای ایرانی خود خواهان آزادی آنها و کلیه‌ی مدافعان حقوق بشر زندانی در ایران شود.

این دیدار همچنین باید فرصتی برای رئیس‌جمهور فرانسه فراهم کند تا خواهان تضمین آزادی انتخابات پارلمانی در ماه فوریه ۲۰۱۶ (اسفند ۱۳۹۴) در ایران شود و بر اهمیت انتخابات آزاد و شفاف و

سازگار با میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که ایران عضو متعهد آن است، تاکید کند.

فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر سازمان غیردولتی حقوق بشری است که ۱۷۸ سازمان را در حدود ۱۲۰ کشور متحد کرده است. فدراسیون از سال ۱۹۲۲ از کلیه حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر تعریف شده، دفاع می‌کند. دفتر مرکزی فدراسیون در پاریس و دفترهای منطقه‌ای آن در آبیجان، باماگو، بروکسل، کُناکری، ژنو، لاهه، نیویورک، پرتوریا و تونس قرار دارند.

سخن درست ولی وجود مشکل مالی در اپوزسیون

بسیار سخن معقول و پیشنهاد درستی است ولی مشکل اساسی اپوزسیون پس از سالها تلاش و دیدن زحمات نداشتن بودجه و امکانات در سطح معقول بوده است. برای مثال عرض می‌کنم. همین مقاله که بسیار درست و دقیق نوشته شده است اگر بودجه ای مناسب وجود داشت می‌توانستید به فیس بوک پیشهاد پرموت کردنش را بدهید که به صورت اتوماتیک روی صفحه همه فارسی زبانان برود. یا حتی می‌توانستید به صورت چاپی در داخل کشور توزیع کنید. پس تا راه حل مالی حل نشود همه تئوری‌ها بی نتیجه خواهد ماند تا زمانی که : 1- یا یک فرد پیدا شود و این مشکل مالی را حل کند 2- یک دولت این کار را انجام دهد که دیگر حرکت ملی نیست

فرضیه ی کمونیستی الَن بدیو

ترجمه و مقدمه از شیدان وثیق

فرضیه ی کمونیستی، نزد الَن بدیو، ذهنیتی نشسته بر برج عاج نیست. تصویری خیال پردازانه نیست. طرح کلی اندیشه ای است که، در آزمون های اجتماعی مستقل از دولت و قدرت ها، در مقابله با نظم سرمایه داری جهانی شده، می تواند مورد تأمل قرار گیرد.

یکی از تلاش های نظری الَن بدیو (۱)، فیلسوف کمونیست ضدسیستمی، احیای ایده ی کمونیسم در دنیای کنونی زیر سلطه ی سرمایه داری جهانی است. او، این ایده را، که «فرضیه ی کمونیستی» نیز می نامد، به ویژه در دهه اخیر، در کتاب ها، کنفرانس ها و سمینارهایش مورد بحث و تأمل قرار داده است. یکی از این موارد، گفت و گویی است که او مدتی پیش با جامعه شناس فرانسوی، مارسل گوُشه، انجام داد. این مباحثه در کتابی تحت عنوان چه باید کرد؟ دیالوگ در باره ی کمونیسم، کاپیتالیزم و آینده دموکراسی به فرانسه منتشر شده است (۲). تلخیصی از آن نیز در تارنمایی به زبان فارسی در اختیار می باشد. (۳)

من در این جا، دست به ترجمه ی آن بخش از کتاب نامبرده زده ام که بدیو به دفاع از نظریه ی خود در باره ی فرضیه ی کمونیستی می پردازد (۴). این گفته های او تا کنون، بنا به آگاهی من، در کلیت خود، به فارسی برگردانده نشده اند.

در آغاز، با حرکت از فلسفه ی سیاسی بدیو، مقدمه ای در باره ی مقوله ها و مفهوم های اصلی فرضیه ی کمونیستی او آورده ام. از نظر من، این فرضیه می تواند یکی از پایه های نظری در تبیین بنیادهای سیاسی- فلسفی آنی باشد که برای شکل گیری اش در جهان امروز و از جمله در ایران می توان مبارزه و شرط بندی کرد: «سیاست رهایی» (۵) و «چپ رهایی خواه».

مقدمه مترجم

فرضیه ی کمونیستی، در تفکر سیاسی الَن بدیو، ذهنیتی نشسته بر برج عاج، بی هدف و برای خود نیست. تصور کمابیش خیال پردازانه ی ذهن نیست. ابداع کمابیش معتبر تخیل نیست. طرح کلی اندیشه ای است که

در آزمون های اجتماعی مستقل از دولت (۶) و قدرت ها، از هم اکنون، در مقابله با نظم سرمایه داری جهانی شده، می تواند مورد تأمل قرار گیرد و به کار آید.

ایده ی کمونیسم نزد بدیو، چون راهنمای نظری فرضیه ی کمونیستی، بر رویکردی فلسفی استوار است. هم در ادامه و هم در گسست از «کمونیسم تاریخی»، در مراحل مختلف آن، تبیین شده است: از دریافت مارکسی کمونیسم در سده ی نوزده تا فروپاشی سیستمی که بدین نام با انقلاب اکتبر روسیه آغاز و تا دهه هشتاد سده ی بیستم در بخش هایی از جهان حاکم می شود.

توضیح و تشریح کامل فرضیه ی کمونیستی بدیو نیاز به کتاب مفصلی دارد. طرح آن از حوصله ی این جستار خارج است. با این همه من در این جا، بنا بر شناخت و تفسیر خود از دیدگاه سیاسی بدیو - که به ضرورتها می تواند تفسیری از «نگاهی دیگر» بر آن باشد - کوشش کرده ام که آن چه که او «حقیقت سیاسی» می نامد و در دستور کار فکری و عملی کنونی برای رهایش بشری قرار می دهد را در دهه تز یا برنهاد کلان تمیز دهم. این تلاش بدون تردید تهی از ایراد و اشکال نیست. در زیر، در خطوط کلی، به بیان آن ها می پردازم.

۱- زوال مالکیت

آزادی، که امروزه در جوامع سرمایه داری تبدیل به فتیش یا بُتواره ای دموکراتیک شده است، به واقع و در کل، زیر سیطره و سلطه ی مالکیت قرار دارد. آزادی واقعی در بند تملک است و هر کس که فاقد آن باشد در عمل بی بهره از آزادی است. تمام دستور عمل های کمونیسم را در حقیقت می توان - و مارکس در مانیفست بدان اشاره دارد - به یک و تنها یک چیز خلاصه کرد: الغای مالکیت خصوصی! کمونیسم، به دیگر سخن، نام دیگر فرایند کاملی است که آزادی را از تبعیت نابرابرانه از مالکیت آزاد می سازد. (۷)

۲- جامعه ی مشارکتی آزاد

«کمونیسم»، فرضیه ای تاریخی است که بنا بر آن، جوامع بشری، برای اداره ی امور خود، نیاز به هدایت و رهبری اولیگارشی منسجم و متشکلی از صاحبان کار و سرمایه و خادمان سیاسی، پلیسی، نظامی و رسانه ای آن ها ندارند. جامعه ی بشری نوع دیگری قابل تصور و امکان پذیر است که در آن، پدیداری که مارکس «مشارکت آزاد» انسان ها می نامد می تواند تحقق یابد: «به جای جامعه کهن بورژوازی، با

طبقات و تناقضات طبقاتی اش، مشارکتی برون آید که در آن تکامل آزادانه هر کس شرط تکامل آزادانه همگان باشد.» (۸)

۳- اشتراک و برابری

فرضیه ی کمونیستی، مبارزه برای تحقق برابری در جامعه بشری را اصل بنیادین در اندیشه و عمل خود قرار می دهد. جامعه مشارکتی آزاد، در ایده ی کمونیسم، چنان مناسباتی است که در آن کار مولد اشتراکی می شود و تضاد های بزرگ اجتماعی بر خاسته از نابرابری های بزرگ اجتماعی رو به زوال می روند؛ از جمله نابرابری میان کار فکری و کار یدی، شهر و روستا، زنان و مردان، مدیران و مجریان. (۹)

۴- جنبشی جهانی

ایده ی کمونیستی، با این که در هر محل و مکان شکل می گیرد، اما تنها می تواند امروزه خصلتی جهان روا (اونیورسال) داشته باشد. امر انترناسیونالیستی، امروزه، تبدیل به ضرورت و شرط اصلی هر اندیشه و عملی برای کمونیسم می شود. در برابر جهانی شدن سرمایه، تنها پاسخ می تواند انترناسیونالیسم رادیکال باشد. از هم اکنون بر ما روشن نیست که این جنبش جهانی چه شکلی از سازماندهی جهانی بر خواهد گزید، اما به یقین، بین الملل سیاسی، دیگر، مرکب از نمایندگی های ملی نخواهد بود و تحت قانون منافع ملی قرار نخواهد گرفت. امروزه، زمان کنشگری در مقیاس جهانی فرا رسیده است. بدین معنا که، در هر لحظه، فعالان کمونیست باید اراده ی جهانی را با اندیشه ی کلی خود پیوند دهند، همان طور که آن را با عمل خود در مکان معین پیوند می دهند. هم اکنون است که به واقع و بیش از هر زمان دیگر باید گفت: کمونیسم یا انترناسیونالیست است و یا وجود ندارد. (۱۰)

۵- گسست از سیاست چون دولت گرایی

سیاست و دولت، در سنت سیاسی، همواره آمیخته بوده اند. سیاست در ایده ی کمونیسم اما، در واقعیت خود، دولت گرا (۱۱) نیست. بر محور دولت و حکومت قرار نمی گیرد. شیفته ی آن ها نیست. این همانی است که «سیاست، با فاصله گرفتن از دولت» می نامیم. میان سیاست (جون اندیشه ای خودمختار و مستقل) و مدیریت دولت، تمایزی رادیکال وجود دارد، تمایزی که امروزه محو شده است. (۱۲) سیاست رهایی ناسازگاری بنیادین با دولتی دارد که همواره چون قدرتی مافوق، برین، جدا و مسلط بر جامعه عمل می کند. سیاست رهایی، سیاست از

نوعی دیگر است، متفاوت با سیاست سنتی واقعن موجود، که دولت‌گرایی است، و به نادرستی «سیاست» نامیده می‌شود. سیاست‌رهای با مداخله‌گری مستقیم توده‌های مردم زحمتکش، خود را در آن گونه از آزمون‌های اجتماعی و سیاسی محلی نشان می‌دهد که به طور کامل مستقل از دولت، چه دموکراتیک و چه اقتدارگرا، یعنی خارج از مکانیسم دستگاه‌های آن قرار می‌گیرند. (۱۳)

۶- زوال دولت

«دولت» سیستمی از الزامات است که امکان‌پذیری ممکنات را، به نام ناممکن بودن آن‌ها، محدود می‌سازد. دولت، آنی است که، در یک وضعیت مشخص، از طریق تجویز آن‌چه که به طور صوری امکان‌پذیر است، حکم می‌کند که چه چیزی امکان‌پذیر نیست، ناممکن‌ویژه‌ی وضعیت فعلی است. دولت امروزه تشکیل می‌شود از اقتصاد سرمایه‌داری، از قانون اساسی و حکومت (۱۴)، از قوانین (به معنای قضایی) در مورد مالکیت و ارث، از ارتش، از پلیس و به طور طبیعی از دستگاه‌های ایدئولوژیکی دولتی [فرمولی که آلتوسر به کار می‌برد]... این‌ها همه، از جمله با توسل به زور، وظیفه دارند که امر تشخیص آن‌چه که امکان‌پذیر است و نیست را سازمان داده و استمرار بخشند. از این روست که جنبش در راستای فرضیه‌ی کمونیستی تنها در آزاد کردن و رها ساختن خود از قدرت دولتی می‌تواند فرا رسد. (۱۵) ایده‌ی کمونیستی در شرایط امروز یعنی این که زوال دولت یک اصل است [همان طور که اصلی اساسی در نظریه مارکس بود] و مبارزه در جهت آن باید در هر عمل سیاسی از هم اکنون و نه در آینده‌ای نامعلوم نمایان باشد. (۱۶)

۷- گسست از بینش «تصرف قدرت»

سیاست را باید از دل‌بستگی به قدرت و «تصرف قدرت»، به منظور جا به جا کردن قدرت موجود توسط قدرتی دیگر، از همان سنخ در اساس، رها ساخت. بینشی در کمونیسم تاریخی در سده‌ی نوزده و بیستم حاکم بود که امر قدرت، دولت و تصرف قدرت را در مرکز هستی‌شناسانه خود قرار داده بود. ایده‌ی انقلاب و ایده «تصرف قدرت» از طریق قهر در هم عین بودند. فرضیه‌ی کمونیستی اما، در گسست از چنین بینشی تبیین می‌شود و عمل می‌کند. در گسست از «کمونیسم» قدرت طلبانه‌ای که در سوسیالیسم واقعن موجود دست به باز تولید ساختار قدرتی و دولتی متمرکز، سلطه‌گر و نظامی-پلیسی زد، کمونیسم، به واقع، حرکتی جنبشی است. بدین معنا که قدرت و دولت را نه از برای حفظ و اصلاح

آن بلکه تنها به منظور امحای آن ها، موضوع اندیشندگی و عملکردی خود قرار می دهد. در همین راستا، ایده ی کمونیستی را باید از سلطه ی ایده ی کسب «پیروزی» از طریق «تصرف قدرت» رها ساخت. امروزه بحث بر سر پیروزی نیست. آن چه که در وهله اول، در شرایط فروپاشی سوسیالیسم های بوروکراتیک از یکسو و غلبه ی کامل سرمایه داری در جهان از سوی دیگر، اهمیت دارد موجودیت خود ایده ی کمونیستی و بیان فرموله شده ی آن است. (۱۷) و این تلاشی است که در این زمان ما به شدت سخت و پروبلماتیک است لیکن ضروری و اجتناب ناپذیر برای بازسازی و حیات ایده ی کمونیستی.

۸- نفی حزب- دولت

احزاب سنتی، کمونیست، چپ و غیره، بنا بر مُدل دولت تبیین شده اند. هم چنان که دولت مدرن، خود نیز، بنا بر پارادایگم ساختار عمودیِ اقتدارگرایانه ی کلیسا ابداع شد. حزب کلاسیک امروزی، «حزب - دولت» (۱۸) است. حزبی که تنها هدفش، به واقع، تسخیر قدرت و دولت و حفظ آن ها در دست خود برای اعمال حاکمیت و سلطه بر مردم است. تمرکز گرایی، بوروکراسی، اقتدارگرایی، قیومیت بر مردم و جنبش، رهبری جامعه در قالب تامین منافع حزب و دستگاه آن... تبدیل به ماهیت ساختاری حزب سنتی شده اند.

این معنا از حزب، هیچ گاه ایده ی مارکس نبوده بلکه پس از اوست که در باره اش نظریه پردازی می شود. حزب سنتی به گونه ای که تعریف شد مقوله ی نمایندگی را در مرکز فعالیت سیاسی قرار می دهد. این مقوله از بسی جهات با فرضیه ی کمونیستی که بر عامل دخالت مستقیم و رخ داد چون استثنایی ذاتی (۱۹) تاکید دارد، در تضادی کامل قرار دارد. «استثنا»، چون رخ دادی که امکانات تا کنون «ناممکنی» را به وجود می آورد، به هیچ رو «نمایندگی» نمی شود و نمی تواند نمایندگی شود چون از قبل قابل پیش بینی نیست، نابهنگام است. (۲۰)

فرضیه ی کمونیستی به این نظرِ مانیفست وفادار مانده است که کمونیست ها حزبی جداگانه از جنبش کارگری عمومی تشکیل نمی دهند. مارکس، در این باره، با صراحت دو ملاک تعیین می کند: یکی این که کمونیست ها به مجموعه ی مراحل جنبش کارگری توجه دارند و نه فقط به مرحله ی خاصی از آن. این بدین معناست که آن ها از هم اکنون به سوی اونیورسال که کمونیسم است برنامه ریزی می کنند [و نه آن چه که بعدها سوسیالیسم روسی و سوسیال دموکراسی با مرحله بندی صوری خود، «سوسیالیسم» نامیدند]. ملاک دوم، این است که کمونیست ها

۹- سوژه ی کلکتیو

سوژه در فرضیه کمونیستی پیوندی ناگسستنی با دو مقوله رخ داد و فرایند حقیقت (شکل گیری نتایج برآمده از رخ داد در یک وضعیت معین) دارد. سوژه، همواره عامل فرایند حقیقت است. نیرویی ایجابی و اثباتی است. همواره در فرایند ساختمان حقیقت و یا برای چنین فرایندی به وجود می آید. سوژه، برخلاف سوژه ی متافیزیکی، از پیش وجود ندارد بلکه یک ابداع است، یک ساختمان است و نه یک داده. آن چه که داده شده است در شکل فرد است. اما «فرد» و «سوژه»، دو چیز متفاوت اند. این دو مقوله در اساس مقابل یکدیگر اند، با این که افراد همواره فرا خوانده می شوند که به سوژه درآیند و یا در سوژه وارد شوند، اما به طور مشخص این تنها یک فراخواندن است و نه حرکتی طبیعی و ثابت. (۲۲)

بدیو هویت مشخص سوژه ی کلکتیو را به گونه ای در ناروشنی و ابهام نگه میدارد. در میراث مارکسیستی، این سوژه معادل پرولتاریاست. در سنت مائوئیستی، سوژه ی کمونیست در توده ها که به تنها طبقه کارگر تقلیل نمی یابند تجلی پیدا می کند. اما به هر رو نمی توان از پیش حکم در باره ی ماهیت عاملان حامل ایده ی کمونیستی صادر کرد. با این همه می توان از چهار نیرویی که در حال حاضر در سطح ملی و جهانی نامتجانس اند نام برد. یکی، آن بخش از جوانان تحصیل کرده و تعلیم یافته دانشگاهی است که با زیر سؤال بردن نظم مسلط می خواهد خود را متمایز سازد. دومی، جوانان مردمی و معترض اند، آنان که در حومه های شهرهای بزرگ سرزمین های ما زندگی می کنند یا آن جوانانی که کمابیش در همه جای دنیا امروزه، در کشورهای عربی، آمریکای جنوبی، یا آسیایی، برمی خیزند. سومین نیرو، پرولتاریای آواره بین المللی است که از هم اکنون در جنبش های شورشی علیه شرایط موجود کار شرکت دارد. سرانجام می توان از بخش کمتر مستقر شده مزدبگیران عادی جوامع «مرفه» نام برد که بحران آن ها را در شرایط بی ثبات و نامعلوم قرار داده است. تمامی این نیروها می توانند جمع شوند و بر حول ایده ی کمونیستی متحد گردند و از این طریق محتوا و دورنمایی به خواسته های ناهماهنگ خود بدهند. (۲۳)

۱۰- رخ داد، امکان پذیری ناممکن

رخ داد (۲۴) آنی است که امکانی را پدیدار ساخته و به وجود می

آورد. امکانی که فرایند حقیقت می نامیم، که در حوزه ی سیاست می تواند در جهت گسست یا رهایی عمل کند. امکانی که پیش از این ناپیدا بوده است، غیر قابل تصور و ناممکن انگاشته می شده است. رخ داد، خود، واقعیتی را خلق یا ایجاد نمی کند، بلکه تنها آفریننده یا بازگشاینده ی احتمالی است. رخ داد تنها به ما نشان می دهد که امکانی وجود دارد که تا کنون ناشناخته بوده است، غیر ممکن تصور می شده است. بدین معنا رخ داد گونه ای پیش-نهاده است. چیزی را به ما پیش نهاد می کند. از این پس، این نقش سوژه ی کلکتیو در بستر رخ داد است که تعیین کننده می شود. همه چیز وابسته بدین می شود که چگونه پیشنهادِ رخ داد به غنیمت شمرده شود، روی آن کار شود، جذب شود و در جهان گسترش پیدا کند. هر رخ داد بدین سان غیر قابل پیش بینی بوده، غافل گیر کننده است. مساله تنها پس بر سر این است که چگونه ما خود را برای فرارسیدن رخ داد آماده می کنیم؟

امروزه در جهان کنونی، ناتوانی نیروهای رهایی خواه در برابر قدرت های اقتصادی - دولتی جهانی و ملی، که سلطه ی خود را در همه جا گسترانیده اند، به طور کامل مشهود است. در شرایطی که قدرت سرمایه داری جهانی شده در ایجاد بی عدالتی، فقر، ستم، نابرابری و نابودی نسبت به سده ی پیش صدچندان شده است، بیشتر از همه نیروهای سرمایه داری، ارتجاعی، بنیادگرای مذهبی و فاشیست هستند که در همه ی نقاط جهان با ایدئولوژی های ناسیونالیستی، اسلامی، ضد خارجی، پوپولیستی و راسیستی خود در حال رشد و گسترش اند. و این در حالی است که هواداران کمونیسم رهایی خواهانه در جهان بسیار محدود، ناتوان و پراکنده اند. فرضیه ی کمونیستی بدیو، درست در چنین شرایطِ نابسامانی و با آگاهی کامل بدان است که بازگویی و بازسازی ایده ی کمونیستی را چون مبارزه و شرط بندی مطرح می کند. برای ما که خواهان پیشبرد مبارزه ای آزادی خواهانه و رهایی خواهانه در ایران هستیم، فرضیه کمونیستی الَن بدیو، می تواند به راستی موضوع تأمل و تفکرمان قرار گیرد: برای اقدام به سوی خروج از سه سلطه دین، دولت و سرمایه.

ژانویه ۲۰۱۶ - دی ۱۳۹۴

cvassigh@wanadoo.fr

(۱) آلن بدیو: Alain Badiou

(۲) Que faire ? – Alain Badiou – Marcel gauchet

Dialogue sur le communisme, le capitalisme et l'avenir de la démocratie – Philosophie éditions – ۲۰۱۴

((۳ رجوع کنید به تارنمای رادیو فرانسه به زبان فارسی، RFI، در شانزده دسامبر ۲۰۱۴.

(۴) بخش مربوط به فرضیه ی کمونیستی در فصل چهارم در صفحه ۶۰ زیر عنوان فرضیه ی کمونیستی، بازگشت؟ آمده است.

(۵) سیاستِ رهایی : Politique d'émancipation

((۶) دولت، در هر جای این مقدمه، معادل État (فرانسوی)، State (انگلیسی) و Staat (آلمانی) است، که به معنای شیوه و شکل

سازماندهی قدرت سیاسی بر اساس جدایی از جامعه، تخصصی و نهادینه بودن آن است و شامل سه حوزه ی اجرایی، قضایی و مقننه می شود.

(۷) Le symptôme grec – Alain Badiou – Editions Lignes – ۲۰۱۴ – P. ۲۱۷-۲۱۸

((۸) مارکس- انگلس، مانیفست کمونیست، انتشارات پکن، ص ۶۹.

(۹) Le symptôme grec – ۲۰۱۴ – P. ۲۱۸

(۱۰) L'idée du communisme – Volume ۲ – Conférence de Berlin ۲۰۱۰, Editions Lignes- ۲۰۱۱ – P. ۲۱-۲۲

((۱۱) دولت گرایی : Etatismisme

(۱۲) Badiou – Entretiens ۱ – Editions NOUS – ۲۰۱۱ – P. ۶۱

(۱۳) L'idée du communisme – Conférence de Berlin ۲۰۱۰, Editions Lignes- ۲۰۱۱ – P. ۱۹-۲۰

((۱۴) حکومت به معنای : Gouvernement

(۱۵) L'idée du communisme – Conférence de Londres ۲۰۰۹, Editions Lignes- ۲۰۱۰ – P. ۱۵

(۱۶) Peut-on penser la politique ? Alain Badiou – Seul – ۱۹۸۵

(۱۷) L'idée du communisme – Conférence de Londres ۲۰۰۹ – ۲۰۱۰ – P. ۲۵

(۱۸) Parti-Etat

(۱۹) Quel communisme ? – Alain Badiou – Entretien avec Peter Engelmann – Bayard – ۲۰۱۵ P. ۹۱

((۲۰) همانجا .

(۲۱) همانجا .

(۲۲) Quel communisme ? – Alain Badiou – Entretien avec Peter Engelmann – Bayard – ۲۰۱۵ P. ۱۷

((۲۳) در متن ترجمه .

(۲۴) Evénement

(۲۵) La philosophie et l'événement – Alain Badiou avec Fabien Tarby – Editions Germona – ۲۰۱۰ – P. ۱۹

فرضیه ی کمونیستی*

آلن بدیو

□□□□ □□ □□ □ □□□□□ □□ □□ □□□□ □□ □□ □□□□□□

.□□□□ □□□□ □□□□□□ □□ □□□□□□ □□

من مدافع آنم که آزمون تاریخیِ کمونیسم، که روی هم رفته مختلف و متفرق است، برهانی قطعی علیه خودِ ایدهِ کمونیسم به دست نمی دهد. هیچ منطقی نمی تواند این تجربه را به دادگاه محکومیت کمونیسم تبدیل نماید. ما از دوره ای سخن می رانیم که به طور کلی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۸۹ به درازا می کشد. این هفتاد سال طولانی تر از دوران انکیزیسیونِ اسپانیا که به همان سان از وسایل مغایر با معتقدات مسیحی استفاده کرد نیست. ولی تا آن جا که من می دانم این نمونه هرگز چون تجربه ای که توانسته باشد آن مذهب را به طور کامل و قطعی در برگیرد و بی اعتبار سازد، مورد توجه قرار نگرفت. تاریخ را نمی توان، چون شمشیری بر فراز سر، برای سلب صلاحیت از ایده به کار گرفت.

دیدگاه من سه دوره در تاریخ کمونیسم را تمیز می دهد.

دوره ی نخست، کمونیسم سده ی نوزدهم است که طی آن ایده ی کمونیسم از سوی مارکس و دیگران فرمول بندی می شود.

دوره ی دوم، کمونیسم از ریخت افتاده و ناپایدارِ سده ی بیستم است که تحت رهبری دولت (۱) به اجرا درمی آید. ما باید از این انحراف جمع بندی خود را آرایه دهیم. درس گیری از این سرگشتگی را تنها در یک فرمول می توان خلاصه کرد: کمونیسم چنان ایده ی بزرگی است که امر آن را نمی توان به دولت سپرد. همان گونه که خودِ مارکس نیز بیان کرده بود، آرایش عمومی کمونیسم با وجود، توسعه و شیوه های دولتیِ اقتدارگرا ناسازگار است، به ویژه آن که چنین دولتی، به دلیل خاست گاه شورشی، انقلابی و خشونت آمیزش [منظور دولت های برخاسته از انقلاب هایی چون انقلاب اکتبر است]، مستبد بوده و به صورت نظامی سازماندهی می شود.

سرانجام، مرحله ی سوم دوره بندی تاریخی، از آغاز سده ی بیست و یکم هم چنان لنگان لنگان گشوده می شود.

امروز، ما بر سر چهار راهی قرار گرفته ایم. در لحظه ی جوش و خروشی که به شدت یادآور وضعیت انقلابی اروپای پایان سال های ۱۸۴۰ است. در این اوضاع و احوال کلی، همان گونه که اغلب پیش می آید، گامی بزرگ به پس لازم است تا جهشی بزرگ به جلو میسر شود. اکنون موضوع این است که به کمونیسمِ نخستین بازگردیم و برای سازگاری مناسب ایده با جهان معاصر، ممیزه های اصلی خودِ آن را بازستانیم. امروزه، بیش از هر زمانِ دگر، ما می توانیم، ما باید و ما می

رویم که فرضیه ی کمونیستی را دوباره فعال کنیم.

«فرضیه» را من، که بخش یزرگی از فرهنگم علمی است [بدیو در عین حال ریاضی دان است و از این رویکرد نیز به سیاست و فلسفه می نگرد]، به معنای فنی [تکنیکی] کلمه درک می کنم، که نزدیک به مفهوم آن در شناخت شناسی (۲) است. فرضیه، در موضوع مورد توجه ما، تصور کمابیش خیال پردازانه ی ذهن نیست، ابداع کمابیش معتبر تخیل نیست. خیر، درک من از «فرضیه» در معنای تجربی آن است یعنی در طرح کلی اندیشه ای که طی آزمون های عملی مشخص به کار بسته شده و به تدریج مجسم و محقق می شود. این معنی با بخش دیگری از فرهنگ من که تعهد مبارزاتی است پیوند دارد. فرضیه ی کمونیستی بدین سان ارجاع به امکان پذیری و آزمودنِ طرحی می دهد که ایده برآورده است: ایده ی کمونیستی.

در تعریف نوعی و معاصر کمونیسم، من سه عنصر را برمی شمارم.

نخست، «کمونیسم» نام باورمندی به امکان پذیری رهایی یافتن تمامی بشریت در فرایند خارج شدن از سلطه ی شرارت بار سرمایه داری است. قدرتی که همواره و به طور مطلق تعیین کننده ی مالکیت خصوصی است، بازی خارج از کنترل رقابت منافع، جست و جوی لگام گسیخته ی سود چون تنها قانون کار و فعالیت، دیکتاتوری انحصارات اقتصادی و مالی. این ها همه مولد نابرابری هایی می شوند به همان اندازه انکارناپذیر که هولناک. ما از ویژگی آسیب شناسیک جامعه های «تمامت خواه» [توتالیترا] سخن رانیم اما آیا جهان نئولیبرالی کنونی به همان سان آسیب پذیر نیست؟ امروزه، ده در صد جمعیت کره ی زمین هشتاد و شش در صد منابع را در تصرف دارد؛ یک در صد جمعیت جهانی چهل و شش در صد همین منابع را در اختیار دارد. این ها همه آمار رسمی اند و هر لحظه رو به فزونی می روند. چنین جهانی، آیا قابل تحمل است؟ خیر. به هیچ رو نمی توان چنین وضعیتی را پذیرفت. رهايش فضای اشتراکی (۳) از سلطه ی زیان بار سرمایه، این است بنابراین اولین لایه ی تعریف من از کمونیسم امروزی.

دومین عنصر «کمونیسم» مبین فرضیه ای است که دولت را چون دستگاهی سرکوب گر و متمایز از جامعه، دولتی که در عین حال از سوی همین جامعه در موجودیت و بازتولیدش پذیرفته شده است، شکل طبیعی و اجتناب ناپذیر ساختار مند جوامع انسانی نمی شمارد. ما می توانیم و باید موفق به گذر از دولت شویم. این ما را به موضوع زوال دولت، که در مارکسیسم کلاسیک مطرح می شود، بازمی گرداند.

سومین عنصر «کمونیسم» اعلام می‌دارد که تقسیم کار (و به موجب آن، جدایی‌های میان وظایف اجرایی و مدیریتی، میان کار یدی و کار فکری و غیره) به هیچ‌رو ضرورتی مطلق در سازماندهی تولید اقتصادی نیست. ترکیب سه عنصر فوق، بدیلی [آلترناتیوی] کلی، در برابر توسعه‌ی تاریخ بشری تا امروز، تشکیل می‌دهد. بدین سان، «کمونیسم» را می‌توان امکان اتحاد سه عنصر فوق و جستجوی چنین اتحادی در یک فرایند تاریخی واقعی دانست: خصوصی‌زدایی روند تولید، زوال دولت و اتحاد نیروهای کار در گوناگونی‌شان.

چنین تعریفی از کمونیسم به معنایی در راستای خط مارکس و ارتدکسی آن قرار دارد. من این عنصرهای تعریف‌کننده را یادآوری می‌کنم چون امروزه آن‌ها را یا فراموش کرده‌اند و یا ناشی از تجزیدات ناب می‌دانند.

حال، پس از تعریف ایده [کمونیستی]، می‌پردازم به مساله‌ی خود-تشکیلات کمونیستی. ترکیب سه عنصری که نام بردم، در حقیقت، ریشه در عمل [پراتیک] واقعی دارد. حامل فرضیه‌ی کمونیستی، سوژه‌ی جمعی (۴) به تمام معنا واقعی است. یعنی آنانی که ما «کمونیست‌ها» می‌نامیم. من عامدانه هویت مشخص این سوژه‌ی جمعی را به گونه‌ای در ناروشنی و ابهام نگه میدارم. در میراث مارکسیستی، این سوژه معادل پرولتاریاست. در سنت مائوئیستی، سوژه‌ی کمونیست در توده‌ها، که به تنها طبقه کارگر تقلیل نمی‌یابند، تجلی پیدا می‌کند. پیش‌آمده است که مائو پرولتاریا را مجموعه دوستان انقلاب تعریف کند که البته برداشتی است ذهنی و بک‌جانبه! اما به باور من نباید از پیش [پیش - اندر(۵)] حکم در باره‌ی ماهیت عاملان حامل ایده‌ی کمونیستی صادر کرد. سوژه‌ی جمعی باید بتواند شکل‌های متعدد و امکان‌پذیری به خود گیرد.

در زمینه‌ی سازماندهی کمونیستی نیز، بازگشتی به مارکس می‌کنم. من بر این باورم که از اندیشه‌ی او چهار آموزش که به همان اندازه چهار معیار هستند می‌توان استخراج کرد.

در وهله‌ی اول، مارکس ایده‌ای بسیار مهم و از دید من اساسی را می‌پروراند: از نظر او، کمونیست‌ها "حزب متمایزی" نیستند، بخشی سوا و منزوی از نظر تاریخی و سیاسی نیستند. آن‌ها، برعکس، بخش تفکیک‌ناپذیری از جنبش عمومی از پیش موجودی هستند که جهت‌گیری‌اش را از آن پس باید بر عهده گیرند. کمونیست‌ها باید تفاوت خود را نشان دهند، بدون آن که از دینامیک عمومی، که خود-هستی‌شان را ممکن

می ساز، جدا شوند. همان دم، این تبیین از کمونیست ها چون بخشی از جنبش عمومی کارگری مانع از آن می شود که آن ها در شکل پیشقراولی [آوانگاردی] مجزا متشکل شوند و به صورت حزبی که در مدار بسته زندگی می کند، عمل نمایند. این اصل، سپس نزد مائو، به تعریفی از سیاست به نام «مشی توده ای» درآمد. بنا بر آن، حزبی که هستی، برنامه و تاکتیک خود را از جنبش مردمی کسب می کند، اگر به طور کامل در این جنبش قرار نگیرد، هیچ و پوچ است. من کم کم مخالف ایده ی «حزب کمونیست» به معنای سنتی آن شده ام. زیرا از دید من، هر حزب نشانه ای است به سوی یک هسته مرکزی، یک طرح اقتدارگرا و این همانی است که به نفی و محو سلطه گرانه چندگانی راه می برد. ترافرازندگی (۶) یک [یکتایی] (۷) همیشه خود را به صورت حزب دوباره برقرار می کند. حال آن که یک، دشمن اصلی من است، چه از نظر متافیزیکی و چه سیاسی. توجه داشته باشیم، من مدافع بی سازمانی آنارشیستی نیستم. نکته این است که باید شکل هایی منسجم و اثربخش از دخالت گری ابداع کنیم، که در عین پیوند با جامعه، فراتر از نمای کلی حزبی روند.

در معیار دوم، مفهوم اصلی کمتر مسأله ی رهبریت و بیشتر مسأله ی جهت گیری است. در این جا، حاملان ایده ی کمونیستی خود را از طریق قابلیت شناساندن مرحله ی بعدی مبارزه متمایز می سازند. در این جا، در برابر داوی تاکتیکی قرار داریم: کمونیست ها موظفند که بگویند آینده ی بلاواسطه به چه چیز می تواند همانند باشد. مسئولیت آن ها، این نیست که طرح هایی پرشور از بهشتی که فرا خواهد رسید، ارائه دهند. وظیفه ی آن ها این نیست که، در چشم و هم چشمی، در باره ی جامعه ی آرمانی که شاید هرگز پا به دنیا نهد، قلم فرسایی کنند. بسپاریم این را به خیال پردازان گوناگون. خیر، کمونیست ها باید بر محدوده ی شکل های سیاسی تصور پذیر از نگاه وضع موجود احاطه داشته باشند. اگر در ارایه ی تصویری پذیرفتنی از گام بعدی که باید برداشته شود ناکام گردیم، در این صورت تمام جنبش انقلابی به بن بست می رسد. برای نمونه، نگاه کنید به آن چه که در مصر رخ داد. کنشگران قیام تحسین برانگیز ۲۰۱۱ نمی دانستند کجا می روند. کسی که نداند چه می خواهد، همواره درخواست انتخابات «دموکراتیک» را می کند. این انتخابات همواره و همیشه کسانی را بر سر قدرت می آورد که انقلابیون آغازین هرگز نمی خواهند. هم چنان که در وضعیت مصر، اخوان المسلمین به قدرت می رسند. در نتیجه انقلابیون دوباره به خیابان ها می ریزند، این بار علیه اخوان المسلمین، و نظامیان که دشمنان دیرینه ی اخوان هستند، به بهانه ی قیامی که متفرق است،

دست به کودتا می زنند و دوباره قدرت را در دست می گیرند. قدرتی نظامی حاکم می کنند یعنی همان قدرتی که علیه آن، جوانان انقلابی، با شعار «مبارک برو بیرون»، شورش کردند. گونه ای جنبش ادواری به وجود آمد برای هیچ. از این رو ضروری است که از فرجام جنبش انقلابی تصویری درست در ذهن داشته باشیم، آن چه که فرا می رسد را پیش بینی کنیم و از ساده انگاری خود داری ورزیم. این است مسئولیت اصلی سیاست کمونیستی.

سومین معیار سازماندهی کمونیستی این است که از منطق انترناسیونالیستی پیروی می کند. مارکس بر این نکته تاکید فراوان داشت و به همین دلیل نیز بین الملل اول را ایجاد کرد. اما در این جا نیز نباید انترناسیونالیسم در یک تمامیت جداگانه منجمد شود. کمونیست ها انترناسیونالیست هستند، اما انترناسیونالیست هایی که در بستر فرایندهای رهایی خواهانه ی محلی عمل می کنند. آن ها نباید با منطق نفع طلبی احتمالی یا محدود (ملی، منطقه ای و غیره) فکر کنند بلکه باید دستاورد جهان روای عمل خود را درک کنند، بدین معنا که آن چه که در مکان معین رخ می دهد مربوط به تمام جهان می شود [یعنی جنبه ی جهان روا یا اونیورسال دارد].

سرانجام، چهارمین و آخرین معیار این است که کمونیست ها مدافع یک بینش استراتژیکی فراگیر، زیربنه‌شسته (۸) توسط ایده، همان طور که معرفی کردم، هستند که زهدانش آنتی کاپیتالیستی [ضدیت با سرمایه داری] است.

خوب اکنون اگر تعریف نوعی (در سه نکته) و تعریف «سازمان دهی» (در چهار نکته) را با هم جمع کنید، آن چه که من از «کمونیسم» می فهمم را به دست می آورید. یک برنامه واقعی در هفت عنصر.

حال در این میان، نقش روشنفکران و فیلسوفان را در نظر بگیریم. ما کمونیست ها باید در جهت امتزاج جنبه ی نظری ایده با فعالیت های محلی ای که قابلیت عینیت بخشی به ایده را دارند تلاش ورزیم و این را از طریق ایجاد یک ذهنیت سیاسی نوین، که هنوز امروزه نهان است، در بین عاملان بالقوه ی آن فعالیت ها به پیش بریم. از این رو، وظیفه ی عالی سیاسی این است که برای پیوند چهار نیرویی که فعلاً نامتجانس اند کوشش کنیم.

یکی، آن بخش از جوانان تحصیل کرده و تعلیم یافته دانشگاهی است که با زیر سؤال بردن نظم مسلط سرمایه داری می خواهد خود را متمایز سازد.

دومی، جوانان مردمی و معترض اند، آنان که در حومه های شهرهای بزرگ سرزمین های ما زندگی می کنند یا آن جوانانی که کمابیش در همه جای دنیا، امروزه، در کشورهای عربی، آمریکای جنوبی، یا آسیایی، برمی خیزند.

سومین نیرو، پرولتاریای آواره بین المللی است که از هم اکنون در جنبش های شورشی علیه شرایط موجود کار شرکت دارد. هر روز در چین با اعتصابات خشونت آمیز رو به رو هستیم و می دانیم که این پدیده در تمامی آسیا و جهان گسترش پیدا می یابد.

سرانجام می توان از بخش کمتر مستقر شده مزدبگیران عادی جوامع «مرفه» مان نام برد که بحران آن ها را در شرایطی بی ثبات و نامعلوم قرار داده است.

تمامی این نیروها می توانند به آرامی جمع شوند و بر حول ایده ی کمونیستی متحد گردند و از این طریق محتوا و دورنمایی به خواسته های ناهماهنگ خود دهند. آن ها، اگر از پراکندگی بیرون آیند، سرچشمه و اهرم سومین سکانس کمونیسمی خواهند شد که اکنون آغاز شده است. این مرحله جدید از شکل های تعهد و سازماندهی، که من نمی توانم از هم اکنون پیش بینی کنم اما امیدوارم که ما را از مدار های رایج و کانال های سیاسی سنتی خارج سازند، پیروی خواهد کرد. داو این امر به مراتب بزرگ تر از آن است که بدانیم آیا در انتخابات آینده پیروز خواهیم شد یا موفق خواهیم شد که در این یا آن شهرداری نفوذ کنیم. بدین سان، البته پیش بینی می توان کرد که راهی دراز در پیش است اما حرکت از هم اکنون بر روی زمینی سفت جریان دارد.

از سوی دیگر، برای تجدید حیات فرضیه ی کمونیستی باید آن را به طور کامل و برای همیشه از تصویر علم تاریخ منفک ساخت. چرا که علم، بُعد رخدادی پدیدارها را نمی شناسد. در نمی یابد که برآمدن توده ها در صحنه تاریخ، هرگز، اگر بخواهیم مانند تروتسکی حرف بزنیم، قابل برنامه ریزی شدن نیست. در ذات خود قابل پیش بینی نبوده و گریزناپذیر است. امروزه ما شاهد پایان اپوزیسیون میان کمونیسم علمی و کمونیسم تخیلی هستیم، اپوزیسیونی که در ساعات آغازین مارکسیسم نقش بزرگی ایفا کرد. موضع من در رد هر دو آن هاست. کمونیسمی که من از آن دفاع می کنم در ضدیت کامل با اتوپیا است و در عین حال نیز به هیچ رو «علمی» نیست. کمونیسم مورد نظر من تنها یک امکان سیاسی عقلانی است که البته امکان های دیگری هم

وجود دارند چون به طور نمونه امکان نابودی بشریت به وسیله پیامدهای فاجعه بار سرمایه داری جهانی شده. این نکته، از سوی دیگر، مرا با دیگر طرفداران امروزی ایده کمونیستی درگیر می سازد، آن ها که فکر می کنند مارکس همه ی تضمین ها برای یک گذار کمونیستی سرمایه داری را به دست داده است. بعضی ها بر این عقیده اصرار می ورزند که جنبش تاریخی بنا بر قانون خاص خود به سوی کمونیسم جهت داده شده است. تاریخ اما، همیشه بر خلاف چنین بینش سفت و سختی که البته «علمی» است، شهادت داده است. مارکس نیز در مسایلی اشتباه کرده است. هیچ الزامی بر دنباله روی از او در پیش بینی های استراتژیکی اش وجود ندارد.

یادداشت ها

(*) این متن، تحت عنوان: فرضیه ی کمونیستی، یک بازگشت؟ شامل بخشی از فصل چهارم از گفت و گویی بین آلن بدیو و مارسل گوئشه است که به صورت جزوه ای در سال ۲۰۱۴ منتشر شد (از صفحه ۶۰ تا ۷۵):

Alain Badiou Marcel Gauchet Que faire ? Dialogue sur le communisme, le capitalisme et l 'avenir de la démocratie- Philosophie éditions, ۲۰۱۴

هر جا که علامت کروش [] آمده است، از مترجم و برای تفهیم بیشتر مطلب است. کلمات با خط درشت به معنای تاکید است و از بدیو است.

(۱) دولت، در هر جای این مقدمه، معادل État (فرانسوی)، State (انگلیسی) و Staat (آلمانی) است، که به معنای شیوه و شکل سازماندهی قدرت سیاسی بر اساس جدایی از جامعه، تخصصی و نهادینه بودن اش است و شامل سه حوزه ی اجرایی، قضایی و مقننه می شود.

(۲) شناخت شناسی : Epistémologie

(۳) اشتراکی : Collectif

(۴) سوژه جمعی: Sujet collectif

(۵) پیش - اندر: a priori

(۶) ترافرازندگی : Transcendance

(۷) یک، یکتایی : l'Un

(۸) زیرنهشته: Subsumé – Subsumed

فراخوان کارزار اعتراضی به ۳۷ سال جنایات رژیم جمهوری اسلامی ایران به مناسبت سفر روحانی به فرانسه

حسن روحانی رئیس جمهور حکومت اسلامی ایران، توسط مقامات جمهوری فرانسه، به این کشور دعوت شده است تا به رغم نقض آشکار و مداوم حقوق بشردر ایران، مشارکت در اقدامات تروریستی، همکاری با مستبدین منطقه و بحران آفرینی در جهان، به عادی سازی روابط سیاسی و تجاری با فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی دست زده، برای خود مشروعیت کسب کند.

ما بخشی از تشکل های سیاسی و اجتماعی و کنشگران اپوزیسیون در خارج از کشور، برای اعتراض به سی و هفت سال کشتار، سرکوب فاشیستی و تجاوز به حقوق همه اقشار مردم ایران و بیعدالتی اعمال شده نسبت به همه ستمدیدگان، اعم از زنان و کارگران و دیگر مزدبگیران و اندیشه ورزان و هنرمندان و معلمان و نویسندگان و روزنامه نگاران و دانشجویان، فارغ از جنسیت و ملیت و قومیت و آئین و اندیشه، یک کارزار اعتراضی را تدارک دیده ایم.

به این مناسبت از همه ایرانیان آزاده که باور به نفی و سرنگونی تمامیت نظام جمهوری اسلامی دارند و خواستار برقراری آزادی، دموکراسی، استقلال، برابری و عدالت اجتماعی، جدائی دین از دولت (لائسیته-سکولاریسم)، رعایت تمامی حقوق ملیت های ساکن ایران بر اساس موازین بین المللی، لغو مجازات اعدام، برچیدن بساط شکنجه، لغو هرگونه تعقیب کنشگران سیاسی، ملی و فرهنگی، برابری حقوق زن و مرد و رعایت آزادی های مدنی و سیاسی مصرح در منشور جهانی حقوق بشر و از جمله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش هستند، دعوت می کنیم با مشارکت فعال خود به این کارزار اعتراضی بپیوندند.

تظاهرات مرکزی روز چهارشنبه، ۲۷ ژانویه ۲۰۱۶
پاریس، میدان République، از ساعت ۱۵ تا ۱۸

گرد هم آئی بعدی: پنجشنبه ۲۸ ژانویه از ساعت ۱۵ تا ۱۸،
میدان مقابل مجلس سنا، تقاطع rue Vaugirard & rue Tournon، Paris

کمیته برگزاری کارزار اعتراضی به ۳۷ سال جنایات رژیم جمهوری
اسلامی ایران
پاریس، ژانویه ۲۰۱۶

تشکلات، انجمن ها و سازمان هائی که از این «کارزار» اعلام پشتیبانی
کرده اند:

آلترناتیو لیبرتر - حزب سبزهای فرانسه EEL - حزب نوین ضد سرمایه
داری NPA فرانسه - حزب کمونیست فرانسه PCF ؛ سندیکای همبستگی
فرانسه، سولیدر - کنفدراسیون ملی کار - CNT ؛ سازمان جنس
دگرباشان، فرانسه LGBT- ؛ روابط بین المللی فدراسیون آنارشیست؛
جبهه چپ فرانسه Ensemble! - Front de Gauche؛

اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران-واحد پاریس؛ اتحاد
نیروهای دمکراتیک ایرانی - سوپس؛ انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و
عقیدتی در ایران-پاریس؛ انجمن فرهنگی روژی کورد؛ جمعی از
آنارشیست ها و آنارکو سندیکالیست های فارسی زبان درپاریس؛ جمعی
از کمونیست های ایران (پاریس)؛ جمعیت کردهای مقیم فرانسه؛ حزب
دموکرات کردستان؛ حزب دموکرات کوردستان ایران - کمیته پاریس؛ حزب
کومله کردستان؛ سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - فرانسه؛ سازمان
راه کارگر- واحد پاریس؛ سازمان زنان هشتت مارس _ (ایران-
افغانستان)؛ سازمان مردمی کرمانج خراسان ، لندن؛ شورای موقت
سوسیالیست های چپ ایران؛ شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان
دموکراتیک و لائیک؛ کانون پشتیبانی و دفاع از مبارزات مردم ایران-
هانور؛ کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ، سوئد؛ کمیته
اعتراض بـ سفر روحانی رئیس جمهور ایران بـ فرانسه- از هلند؛ کمیته
دفاع از مبارزات مردم ایران- شیکاگو؛ کمیته زنان ضد سنگسار -
پاریس؛ کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران - استرالیا؛ کنگره
ملیت های ایران فدرال؛ میزکتاب امستردام ؛ نهادهای همبستگی با
جنبش کارگری- خارج از کشور؛ همبستگی سوسیالیستی با کارگران
ایران- فرانسه؛ تشکیلات خارج کشور سازمان فداییان (اقلیت)؛ حزب
کمونیست ایران- خارج از کشور؛ فعالین چریک های فدائی خلق در
اروپا؛ هیات هماهنگی ۳ جریان کومه له (روند سوسیالیستی کومه له -
حزب کومه له کردستان ایران (خط اتحاد) - کومه له زحمتکشان) ؛
هیئت اجرائی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)